

هویت از منظر سازه انگاری متعارف و رادیکال

عبدالله رمضانزاده*

استادیار روابط بین الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمد صادق جوکار

دانشجوی دوره دکتری رشته روابط بین الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۸/۵/۲۸ - تاریخ تصویب: ۱۸/۹/۱)

چکیده:

این نوشتار به بررسی چگونگی شکل گیری هویت و ماهیت وجودی آن در بین سازه انگاران متعارف و رادیکال می پردازد. سازه انگاری متعارف به دلیل تاکید بر نظریه ساختار یابی و نیز برخی مفروضات رئالیسم علمی از سوی سازه انگاران رادیکال متهم به ذات انگاری و پذیرش هویت پیشینی برای کارگزاران است. علاوه بر آن عدم توجه به گفتمانی بودن رابطه و نادیده گرفتن نقش قدرت در آن، دوگانه انگاری مدرنیستی خود/دیگری، فرض وجود دو کنشگر خردمند در «دیدار اول»، - که «خود»، پیش از تعامل «دیگری» را می شناسد- فرض یکپارچه بودن معنای «نشانه»، فرض توانایی ترسیم رابطه علی بین کنش خاص و معنای خاص و فهم تثبیت شده از هویت به عنوان یک متغیر در تبیین علی، از دیگر نقد های سازه انگاران رادیکال است که در مقابل بر سیالیت و گفتمانی بودن هویت، توجه به تفسیر تا تبیین، عدم تمایز معنایی خود/دیگری، بر نقد «آوا محوری» یا مرکزیت صدا برای بیان ناممکن بودن یکپارچگی و وضوح معنایی ژست و اهمیت قدرت و نیز سوژه- موقعیت در گفتمان های به هم واکنشی، تاکید می نمایند. ادعای این مقاله این است که علاوه بر موارد فوق سازه انگاری متعارف دچار این نقد هم می باشد که به رغم اهمیت هویت در فهم رفتار، امکان شناخت تغییر هویت از بررسی تغییر رفتار وجود ندارد.

واژگان کلیدی:

هویت، سازه انگاری، پست مدرنیسم، پساساختارگرایی، رابطه گفتمانی و قدرت

Email: ramezanzdh@ut.ac.ir

فکس: ۶۶۴۰۹۵۹۵

* نویسنده مسئول:

از این نویسنده تاکنون مقاله زیر در همین مجله منتشر شده است:

"جستاری نظری پیرامون جهانی شدن و امپراطوری سازی و رابطه دو مفهوم"، تابستان ۸۸

مقدمه

چالش جدید سازه‌انگاران به جریان اصلی روابط بین‌الملل بر دروندادی بودن منافع و ابتدای منافع بر هویت، علاوه بر اینکه پویایی‌های تازه‌ای را در نظریه روابط بین‌الملل (IR) بوجود آورد اما خود مسئله هویت نیز موجد بسیاری مشاجرات نظری شد. مقولاتی چون چیستی هویت، امکان‌پذیری وجود سطحی از هویت به صورت برونزاد رابطه یا عدم امکان‌پذیری آن، رابطه هویت با رفتار و سازوکار تعامل آنها و... مسائل جدیدی بود که خود محل نزاع نظری واقع شد. به سخن دیگر به نظر می‌رسد که به رغم تاکید کلتوز و لینچ (Klotz and Lynch, 2006) مبنی بر هستی‌شناسی مشترک سازه‌انگاران و یا توجه گوتزینی (Guzzini, 2000) مبنی بر اشتراک در ساخت اجتماعی دانش و اجتماعی بودن واقعیت در نزد سازه‌انگاران، تفاوت‌هایی در برداشت از هویت در میان آنها وجود دارد که حاکی از تفاوت‌های هستی‌شناختی آنها نیز می‌باشد. این مقاله تلاش میکند تا نوع درک نظری از مقوله هویت را در بین سازه‌انگاران متعارف و رادیکال بررسی کرده و در پایان بیان می‌کند علاوه بر انتقادهای موجود سازه‌انگاران رادیکال بر سازه‌انگاری متعارف، نقد امکان‌ناپذیری فهم تغییر هویت از مشاهده تغییر رفتار بخصوص در مطالعات «تحلیل سیاست خارجی» از منظر سازه‌انگاران نیز وجود دارد. نکته‌ای که در ابتدا باید ذکر شود این است که نویندگان به تاسی از رکسانا دوتی (Doty, 1997) نمونه شاخص مورد مطالعه سازه‌انگاری متعارف را الکساندر ونت در نظر گرفته اند زیرا وی با انتشار کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» نظامندتر از هم‌تایان متعارف خود به ارائه نظرات خود پرداخته است.

سازماندهی این مقاله به ۳ قسمت تقسیم می‌شود. در بخش نخست به بررسی مفهومی هویت پرداخته می‌شود. در بخش دوم به تقسیم‌بندی‌های درونی سازه‌انگاری (متعارف و رادیکال) و در بخش سوم - که مهمترین بخش مقاله است - تفاوت‌های این دو گروه در برداشت از مقوله هویت و جایگاه آن بیان می‌گردد. در این بخش ضمن برشماری انتقادات موجود رادیکال‌ها به سازه‌انگاران متعارف، نقد نویسندگان مقاله در مورد امکان‌ناپذیری فهم تغییر هویت از مشاهده تغییر رفتار بخصوص در مطالعات «تحلیل سیاست خارجی» از منظر سازه‌انگاران نیز بیان می‌گردد.

۱- تعریف مفهومی هویت

دغدغه شناسایی هویت کنشگران اجتماعی به دلیل تأثیری که در چگونگی شکل‌گیری رفتارها دارند، پیش از طرح در رشته روابط بین‌الملل در دیگر حوزه‌های نظری چون روانشناسی و جامعه‌شناسی ریشه دارد. و بدین خاطر که رشته روابط بین‌الملل بخصوص در

مناظره سوم، وامدار تأملات نظری دیگر رشته‌هاست، نیازمند نگاهی کوتاه به این تلاش‌های پیشین بویژه در علوم اجتماعی هستیم. در مجموع می‌توان گفت که پژوهش‌های هویتی را می‌توان به سه دسته تقسیم نمود. نگرش ذات‌انگارانه کهن‌گرا به هویت، نگرش بر-ساخته‌گرایی هویت و نگرش بنیادین.

الف- نگرش‌ها ذات‌انگارانه به هویت انسانی که در علوم اجتماعی تا دهه ۱۹۷۰ نیز مطرح بود، مبتنی بر انتساب برخی ویژگیها به افراد به عنوان ویژگیهای طبیعی و ذاتی فرد است که از روانشناسی خاص آن فرد سرچشمه می‌گیرد (Pegg and Playbon, 2005, p.2). برای مبنا چشم‌اندازهای خرد جامعه‌شناسی برای توضیح رفتار کنشگران در عرصه اجتماعی در پی فهم ویژگی‌هایی بودند که افراد به خود منتسب می‌کردند (Cerulo, 1997, p.386). مثلاً آدام کرل در تعریف هویت فردی آنرا شامل دو مؤلفه می‌داند. هویت مبتنی بر تعلق (Belonging-Identity) و هویت مبتنی بر آگاهی (Awareness-Identity). از نظر وی هویت-تعلق اشاره به چیزهایی دارد که فرد به آن تعلق دارد و یا آنرا متعلق به خود می‌داند و فرد می‌تواند در محدوده این موضوعات لایه ای هویتی برای خود بسازد که بدون آن آسیب‌پذیر خواهد بود (Curl, 1972, p.31). از این دیدگاه ذات‌انگارانه این شکل هویت، بنیان انسجام بخش و امنیت‌ساز انسانی است که ریشه در تاریخ فرد داشته و اگر در معرض تهدید قرار بگیرد، فرد به شدت واکنش نشان می‌دهد (Curl, 1972, p.32). وی شکل‌گیری هویت-تعلق را مبنی بر بعد دیگری می‌داند که آن هویت-آگاهی است و حاصل تفکر فرد در خود و ناشی از فهم تصویرهای نهادینه شده در «خود» است (Curl, 1972, p.34) و بنگرید به اوزکرملی، ۱۳۸۳، صص ۹۷-۸۵).

ب- بر-ساخته‌گرایی اجتماعی، مخالف ذات‌انگاری در علوم اجتماعی حاصل تلاش‌های کسانی چون پیتر برگر، اروینگ گافمن، هوارد بکر و یکی از متأخرین آنها آنتونی گیدنز است که بر ماهیت اجتماعی و رابطه‌ای هویت بر «خود» در مقابل «دیگری» تأکید می‌نمایند (Cerulo, 1997, p.387). آنتونی گیدنز با طرح مفهوم «بازتابندگی»، هویت فردی را تصویری بازتابی خودفهمی‌های خویشتن در ارتباط با «دیگری» می‌داند که به طور روزمره و مداوم ایجاد می‌شود ناشی از یک ماهیت بیناذهنی زندگی اجتماعی است (گیدنز، ۱۳۷۸، ص ۸۶). در فهم بر-ساخته‌انگارانه از هویت، نگاه رادیکال پسا-ساختارگرایان و پست مدرن‌ها نیز وجود دارد که نگاه ساختاریابی اخیر و متعارف در علوم اجتماعی را در بررسی هویت ناکافی دانسته و آن را صرفاً کاریکاتوری از فرایند ساخته شدن هویت می‌دانند، چون به نقش قدرت و گفتمان در فرایند شکل‌گیری هویت توجه ندارند. اینان معتقدند که جریان ساختاریابی نیز در نهایت خود به دام ذات‌انگاری می‌افتد و نمی‌تواند سیاست هویت را بیان نماید (Cerulo, 1997, p.391). بودریا، دریدا، فوکو و لیوتار به عنوان پیشگامان جریان سازه‌انگارانه رادیکال در صدد بیان این

نکته هستند که گفتمان مسلط بر اجتماع در یک دوره خاص، هم اشکال تعاریف فردی و جمعی و هم تقسیم‌بندی‌های اجتماعی را بر پایه سلسله مراتب قدرت، مشخص می‌کند. (Bucholtz and Kira, 2005, p. 588). انعکاس این دو نگرش سازه‌انگار به هویت در نظریه سازه‌انگاری و روابط بین‌الملل، مجادلاتی را در مقوله چگونگی شکل‌گیری و تحول هویت در بین دسته‌های مختلف سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل بوجود آورده که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

ج- نگرش بینابین به مقوله هویت در عرصه روانشناسی مطرح می‌شود که در عین بر ساخته بودن هویت فردی، معتقد به تداوم بخشهایی از هویت فردی هستند که «شخصیت» فرد را معین می‌کند. این نگرش که مدعی است که دارای رویکرد راه میانه به هویت است، از آن سو در این نوشته مطرح می‌شود که ادعای آن می‌تواند نقدی به سازه‌انگاران متعارف روابط بین‌الملل باشد (Karyn, 2000, p. 465).

اما مبحث اصلی این نوشته، مبتنی بر مجادلات نظری دو دسته متعارف و رادیکال سازه‌انگاری است که هر دو دسته بر پایه تأملات اندیشمندان معتقد به بر ساختگی هویت در جامعه‌شناسی، «ساختاریابی اندیشان و پست مدرن/ پس‌ساختارگرایان» - به اندیشه‌ورزی در رشته روابط بین‌الملل می‌پردازند.

۲- تقسیم‌بندی‌های مکتب سازه‌انگاری

از سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل تقسیم‌بندی‌های مختلفی شده است. مثلاً کلوتز و لینچ معتقدند که سازه‌انگاری به رغم هستی‌شناسی مشترک، برحسب تفاوت معرفت‌شناسی به دو شاخه مدرن و پست مدرن تقسیم می‌شوند (Klotz and Lynch, 2006, p. 358). آنها سازه‌انگاران مدرن یا پوزیتیویستی را کسانی معرفی می‌کنند که معتقدند فهم مفسر از روابط بین‌ذهنی ثابت بوده و می‌توان جهان را از برحسب شرایط چند علی تحلیل نمود. آنها ساختار و کارگزار را به مثابه متغیرهای می‌دانند که باید به آزمون کشیده شوند و نکته دیگر اینکه به سؤالات چرایی و تقسیم فرضیات می‌پردازند.

اما سازه‌انگاران پست مدرن از نظر کلوتز بر ناپایداری معانی و چرخه هرمنوتیکی برای فهم معناها و اجتناب از تبیین‌های علی متمرکز هستند و کمتر به تعمیم اهمیت می‌دهند (Klotz and Lynch, 2006, p. 358).

اما تقسیم‌بندی دیگر و به نظر کاملتری را امانوئل آدلر براساس چهارگرایش فکری مطرح می‌کند که عبارتند از سازه‌انگاری مدرنیستی، سازه‌انگاری مدرنیستی زبانی، سازه‌انگاری رادیکال و سازه‌انگاری انتقادی که بر گرایشهای فکری تأویل‌گرایان عینی نوکانتی، تأویل‌گرایان ذهنی زبانی، تئوری انتقادی و رادیکال هستند. (Adler, 2005, p. 96)

از نظر آدلر، سازه‌انگاری از لحاظ ریشه‌یابی به کانت می‌رسد که ایان هاکنینگ وی را به عنوان پیشاهنگ بزرگ سازه‌انگاری مطرح می‌کند.

نوکاتی‌ها این نگرش کانت را که می‌توان معانی‌ای را که به اشکال پیشینی از اذهان ما بر ساختار طبیعت تحمیل می‌شود را بشناسیم، گرفته و آنرا از ساختار طبیعت به فرهنگ منتقل نمودند. برای مثال در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم دیلتای و هوسرل علوم انسانی را از علوم طبیعی جدا کردند. به طور کلی نوکاتی‌ها یک رویکرد علمی به تأویل‌گرایی داشتند. (Adler, 2005, p.97) آنها در پی یافتن دلیل بودند اما امکان شناخت تجربی را بدون مطالعه زبان امکان‌پذیر نمی‌دانستند. نوکاتی‌ها یک برنامه ضعیفی از سازه‌انگاری در علوم اجتماعی را دنبال می‌کردند که در IR به عنوان سازه‌انگاران مدرن نامیده می‌شوند. از نظر آدلر، شکل مدرنیستی سازه‌انگاری در IR که جان راگی آنرا «نوکلایک» می‌نامد از ترکیب تاویل‌گرایی عینی با علاقه‌ی شناختی محافظه‌کارانه در فهم و تبیین واقعیت اجتماعی حاصل می‌شود. برای مثال سازه‌انگاران IR چون امانوئل آدلر و مایکل بارنت (۱۹۹۸)، جفری چکل (۲۰۰۱)، پیتر کاتزنستاین (۱۹۹۸)، توماس ریس-کاپن (۱۹۹۵)، جان راگی (۱۹۹۸) و الکساندر ونت (۱۹۹۸) در جستجوی سازوکارهای علی اجتماعی و روابط اجتماعی قوام بخشی هستند که روابط بین الملل را قابل فهم می‌سازند. (Adler, 2005, p.98)

گروه دوم بر اساس «برنامه گسترده» سازه‌انگاری در علوم اجتماعی بر پایه چرخشی است از آگاهی به زبان، و از هرمنوتیک عینی به هرمنوتیک ذهنی. این گرایش بوسیله مارتین هایدگرو لودویک ویتنگشتاین رهبری می‌شد. این نگرش مستقیماً با ادعاهای پوزیتیویستی چون قوام یافتن حقایق اجتماعی بوسیله زبان و اینکه آگاهی تنها حاصل از زبان است، مخالفت می‌کردند. مثلاً جان سی یرل تصور ساخت اجتماعی واقعیت را اتخاذ کرد اما با ساخت اجتماعی طبیعت مخالفت کرد زیرا به نظر وی هر چرخشی به سوی زبان، نسبی‌گرایانه نیست. (Adler, 2005, p.97).

گروه دوم، سازه‌انگاری زبانی مدرنیستی یا (حکمی) نتیجه ترکیب تاویل‌گرایی ذهنی با علاقه شناختی محافظه‌کارانه در تبیین و فهم واقعیت اجتماعی است. سازه‌انگاران حکم محور یا زبانی مدرنیستی چون فردریش کراتوچویل (۱۹۸۹)، نیکلاس اونف (۱۹۸۹) اعتقاد دارند که به دلیل تقدم معرفت‌شناسی، فهم واقعیت اجتماعی به معنی کشف فرایندی است که بوسیله آن واقعیت اجتماعی بوسیله زبان و احکام قوام یافته است. آنها علاقمندند به تبیین اینکه چطور احکام اجتماعی (شامل احکام حقوقی) - و چیزی که آستین و سی یرل «کنش کلامی» می‌نامد - فرایندی را می‌سازند که بوسیله آن مردم و جامعه را به صورت مستمر و متقابل، قوام مبی بخشند (Adler, 2005, p.98).

گروه سوم رادیکال‌ها، به طور کلی به یک جنبش ضد پوزیتیویستی تبدیل شد که در بهترین حالت همیشه بوسیله (Context) اجتماعی‌اش محدود شده است و در بدترین حالت به مثابه یک گفتمان است که نمی‌تواند شناخت عینی را بدست آورد. در این گروه ساختارگرایانی چون دریدا، پست مدرن‌هایی چون فوکو با مخالفت با علم، دلیل و مدرنیته به نسبی‌گرایی منتهی شدند. در روابط بین الملل، سازه‌انگاری رادیکال، که شامل پست مدرنیست‌ها و پسا ساختارگرایان نیز می‌شود، حاصل ترکیب یک چرخش به زبان (و نیز چرخشی به تأویل‌گرایی ذهنی) با علاقه آزادی بخشی انتقادی یا نگرش ساختار شکنانه برای شناخت است. به طور کلی به نظر آدلر سازه‌انگاران رادیکال، وجود واقعیت مادی را مورد سوال قرار نداده و حتی تحقیقات تجربی را نیز انجام می‌دهند ولی به دلیل اینکه معتقدند که واقعیت مادی به تمامه بیان نمی‌شود، ترجیح می‌دهند به گفتمان، روایت و متون توجه کنند. مثل: اشلی (۱۹۸۷)، کمبل (۱۹۹۲)، دردریان (۱۹۹۰)، پترسون (۱۹۹۲) و واکر (۱۹۹۳) (Adler, 2005, p.98).

و در آخر تئوری انتقادی سازه‌انگاری، از آن مکتب فرانکفورت است. این مکتب میان برنامه گسترده و نحیف از سازه‌انگاری قرار دارد و سعی در ترکیب تأویل‌گرایی عینی و زبان فلسفه دارد. تئوری انتقادی سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل بر اساس نگرش هابرماس از فلسفه زبانی، ادعاهایی را در مورد تمایز علوم انسانی از علوم طبیعی، امکان توضیح علوم اجتماعی و پیشرفت انسانی را بیان می‌کند. این برداشت از سازه‌انگاری در میانه نگرش‌های متعارف و رادیکال قرار می‌گیرد (Adler, 2005, p.98).

در ادامه نگرش‌های سازه‌انگاران مدرنیستی پوزیتیویستی را به عنوان سازه‌انگاران متعارف و سازه‌انگاران رادیکال را (پسا ساختارگرایان، پست مدرن‌ها و فمینیست‌های پست مدرن) را در مورد مقوله هویت بررسی می‌کنیم. اما همانطور که رکسانا دوتی اذعان می‌کند چون کتاب الکساندر ونت، مدون‌تر کتاب درباره نگرش‌های سازه‌انگاران متعارف است، بر نگرش‌های وی درباره هویت و نقدهای سازه‌انگاران رادیکال بر او متمرکز می‌شویم.

۳- هویت از نگاه سازه‌انگاران متعارف و رادیکال

برای بیان انتقادهای سازه‌انگاران رادیکال از سازه‌انگاران متعارف لازم است که ابتدا نظر الکساندر ونت (متعارف) را در مورد چیستی هویت و چگونگی ساخته شده آن بیان کنیم.

۳-۱- تعریف هویت از نگاه سازه‌انگاران متعارف

الکساندر ونت در کتاب نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل درباره مفهوم هویت معتقد است که هویت عبارتست از آنچه که چیزی را به آنچه که هست، تبدیل می‌کند (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۲۶)

وی تصریح می‌کند که هویت، خصوصیتی در کنشگران نیت‌مند است که موجب تمایلات انگیزشی و رفتاری است. این به معنای آن است که هویت در اساس، یک ویژگی ذهنی است که ریشه در فهم کنشگر از خود دارد. البته این فهم اغلب وابسته به این است که آیا سایر کنشگران، کنشگر را به همان شکل بازنمایی می‌کنند یا نه و در این محدوده، هویت واجد یک ویژگی بیناذهنی است. به عبارت دیگر هویت شامل دوانگاره است، انگاره «خود» و «دیگری». پس ساختارهای درونی و بیرونی، هر دو به هویت‌ها قوام می‌بخشند (ونت، ۱۳۸۴، صص ۳۳۰-۲۲۹). در واقع ونت با این فرض شروع می‌کند که دو کنشگر «خود» و «دیگری» در یک وضعیت طبیعی در «نخستین دیدار» با هم روبرو می‌شوند. هر کدام از این دو تنها خواستار بقا بوده و دارای توانایی‌های مادی مشخص هستند، اما هیچ کدام انگیزه بیولوژیکی و یا ذاتی برای قدرت و سلطه بر دیگری نداشته و هیچ گذشته امنیتی و یا غیر امنیتی بین این دو وجود ندارد. بنابراین آنها هیچ فرضی مبنی بر دوست یا دشمن بودن دیگری ندارند. (Mercer, 1995, p. 325). ونت در نقد نورنالیست‌ها که کیفیتی را به دولتها پیش از تعامل نسبت می‌دهند، معتقد است که در وضعیت طبیعی و قبل از تعامل، هیچ هویت خودخواهانه‌ای ممکن نیست زیرا هویت نتیجه تعامل است و اگر دولتها خود را در سیستم خودیاری می‌یابند، این به دلیل رویه‌شان است که آنها بدینگونه درآورده است. تغییر در این رویه باعث تغییر شناخت بیناذهنی شده که نوع سیستم را چه خودیاری و یا دیگر یاری، قوام می‌بخشد (Mercer, 1995, p. 324).

ونت در باب چگونگی ساخته شدن هویت‌های مختلف، به آنها از منظر تعامل‌گرای نمادین می‌نگرد که هویت کنشگران از طریق فرایند علامت‌دهی، تغییر و پاسخ صورت می‌گیرد. (Zehfuss, 2001, p. 320 و ونت، ۱۹۹۲، ص ۴۴) در ابتدا «خویشتن» یک علامتی می‌دهد (ژستی می‌گیرد) که ممکن است بلند کردن دست و یا پایین آوردن دست و پا یک حرکت باشد. یعنی کنشگر براساس سابقه‌ای که در ذهن دارد، وارد تعامل می‌شود و نسبت به این انگاره‌های که نسبت به تعامل جنبه برونزا دارد، یک نقش را به خود و نقشی را به دیگری منتسب می‌کند که این جنبه شامل «نقش‌پذیری خود و قالب‌بندی دیگری است» (ونت، ۱۳۸۴، ص ۳۳۷). از نظر ونت ارتباط با یکدیگر بر اساس فهم‌های خود از یکدیگر در یک کنش اجتماعی، به چهار صحنه تقسیم می‌شوند.

صحنه اول: «خویشتن» بر اساس تعریفی پیشینی از وضعیت خود وارد تعامل می‌شوند. این علامتی است که به «دیگری» در مورد نقشی که خویشتن می‌خواهد در تعامل به عهده بگیرد و نقش متناظری که می‌خواهد در «دیگری» بیاموزد.

در صحنه دوم: دیگری معنای کنش در «خویشتن» را با تفاسیر خود می‌سنجد. «دیگری» بر اساس تعریف پیش‌بینی‌اش از وضعیت و همچنین نوع اطلاعات موجود در علامت «خویشتن»، تفسیر «دیگری» را هدایت می‌کند.

در صحنه سوم: دیگری بر اساس تعریف جدید از وضعیت به کنش دست می‌زند. این امر هم به مانند کنش «خویشتن» به علامتی درباره نقشی که «دیگری» می‌خواهد برگیرد و نقش متناظری را که می‌خواهد «خویشتن» را در آن قالب قرار دهد. قوام می‌بخشد.

صحنه چهارم: «خویشتن»، «دیگری» را تفسیر و پاسخ خود را آماده می‌کند (ونت، ۱۳۸۴،

ص ۴۸۳)

ونت معتقد است که هویت بر اساس چنین فرایندی ساخته می‌شود و از طریق تکرار فرآیندهای تعاملی، هویت‌ها و انتظارات در مورد همدیگر تثبیت شده و گسترش می‌یابند. بنابراین بازیگران، ساختارهای اجتماعی را می‌سازند و حفظ می‌کنند که نتیجتاً این ساختارها دایره انتخابها را محدود می‌کنند (Zehfuss, 2001, p. 321) نکته‌ای که ونت در ادامه به آن اضافه می‌کند و مورد نقد ساختارگرایان قرار می‌گیرند، این است که زمانی که این ساختارها و منافع و هویتها ایجاد شد، به این آسانی تغییر نمی‌کنند زیرا سیستم اجتماعی برای بازیگران به یک حقیقت عینی تبدیل می‌شوند. از نظر ونت بازیگران خود ممکن است به خاطر عوامل بیرونی فرد چون محرکها و مشوقهای ارسال شده از طرف نهادهای تثبیت شده یا محدودیت‌های درونی فرد چون تعهد به هویت‌های تثبیت شده، در ثابت ماندن هویتها نقش داشته باشند. (Zehfuss, 2001, p. 322) در تئوری اجتماعی ونت از منطق پیشگویی کامبخش و معطوف به مقصود (self-fulfilling prophecy) سخن می‌گوید که هویتها و منافع ایجاد شده در تعامل را، حفظ می‌کند اما با این وجود از نظر ونت، گذار هویتی نه تنها در اولین دیدارها بلکه به تناسب به زمانی که یک فرهنگ مشترک شکل بگیرد، انجام می‌شود (Zehfuss, 2001, p. 322). این تثبیت نسبی هویت مورد نقد سازه‌انگاران رادیکال است که در ادامه مطلب به آن پرداخته می‌شود.

ونت انواع هویت‌هایی که فرد ممکن است جداگانه و یا با هم داشته باشد را نیز بیان می‌کند. هویت شخصی که به معنای خصوصیات جوهری کنشگران و ویژگیهای منتسب به (I) می‌باشد. «هویت نوعی» که به مقوله اجتماعی و یا «بر چسبی» اشاره دارد. این خصوصیات جنبه اجتماعی داشته بیشتر بر اساس قواعد ملاکی و طبقه‌بندی مثل سن است. «هویت مبتنی بر نقش» که بر پایه خصوصیت اجتماعی ذاتی شکل نمی‌گیرند و تنها در رابطه با دیگران شکل می‌گیرند و آنچه در هویت مبتنی بر نقش حائز اهمیت است، من فاعلی (I) کنشگران نیست بلکه خود مفعولی (ME) است. من مفعولی خودی است از طریق نگاه دیگران به خود که

میتواند متعارض و یا مبتنی بر همکاری باشد. این یعنی «دشمن» هم به اندازه دوست یک هویت مبتنی بر نقش است (ونت، ۱۳۸۴، ص ۴۸۳).

بر همین اساس و با بیان تعاملی بودن هویت و نقد وجود هویت‌های پیشا تعاملی در نزد نو واقع‌گرایان، ونت معتقد است که این آنا‌رشی نیست که باعث تعیین رفتار کشورها می‌شود، بلکه آنا‌رشی خود به عنوان یک نهاد، ساخته‌ی رویه‌های کشورهاست که ممکن است بر اساس فرهنگ‌هایابی، لاک‌ی و یا کانتی باشد (ونت ۱۹۹۲، صص ۶۴-۶۰).

ما در ادامه به بیان نقدهای سازه‌انگاران رادیکال از ونت به عنوان سازه‌انگار متعارف خواهیم پرداخت.

۳-۲- نقد سازه‌انگاران رادیکال

نقد‌های سازه‌انگاران رادیکال بر سازه‌انگاری متعارف (ونت‌ی) عبارتند از:

الف: عدم یکپارچگی رویکردهای ساختاریابی و تلقی هویت پیشین برای کارگزار

این نقد را رکسانا دوتی مطرح می‌کند. از نظر وی، نگرش قوام دو جانبه‌ی نظریه ساختاریابی یعنی اینکه: ساختارها به وسیله رویه افراد قوام یافته و توضیح داده می‌شوند و یک سطحی از ساختارها، رفتارها کارگزاران را قوام بخشیده و محدود می‌کند. اما سوال این است که چگونه کارگزاران می‌توانند بر خلاف اراده ساختار عمل کنند؟ به نظر وی این ایده‌ای که کارگزاران می‌توانند به گونه‌ای بر خلاف ساختار عمل نمایند نشان دهنده پذیرش درجه‌ای از استقلال نسبی کارگزار از ساختار بوده و یکپارچگی تجزیه‌ناپذیر ساختاریابی را از بین می‌برد (Doty, 1997, p.372) اما نکته مهمتر اینجاست که این برداشت از توان کارگزاری (Agency) که استقلال نسبی را برای کارگزار (Agent) فراهم می‌کند. نشان دهنده این است که ساختار - کارگزار برای یکدیگر بیرونی تلقی می‌شوند. حداقل باید برای کارگزاری انسانی، مشخصات توانایی و ظرفیت انجام کنش بر خلاف ساختار را به عنوان ویژگی‌های پیشین در نظر گرفت. که دارای هویت‌ها، منافع و قدرت‌هایی است که نه به وسیله ساختار ساخته شده و نه به وسیله ساختار تقویت می‌شود. (Doty, 1997, p.372) دوتی در نهایت نتیجه می‌گیرد که دوگانگی بین کارگزار - ساختار بی‌مورد و غیر قابل جمع است.

ب: نقد تقسیم بندی‌های دوگانه خود و دیگری

تقسیم‌بندی دوگانه «خود/ دیگری» و تعاملات بین آنها از منظرهای مختلف مورد نقد قرار گرفته است. از یک سو به دلیل قائل شدن هویت پیشینی بر خود و دیگری و از سوی دیگر به دلیل عدم انفکاک پذیری آن دو که به آن می‌پردازیم.

ب- ۱- تفاوت‌های بین خود و دیگری پیش از تعامل از کجا سرچشمه می‌گیرد؟
جاناتان مرسیر در مقاله «آناشسی و هویت» معتقد است که چگونه یک کنشگر پیش از تعامل می‌داند که وجود «خود» از «دیگری» متمایز است. ما قبل از اینکه درباره امکان‌پذیری تعارض و یا همکاری در محیط آناشسیک بحث کنیم باید وجود متفاوت «خود» و «دیگری» را به رسمیت بشناسیم. به نظر وی این تقسیم‌بندی به معنای قائل شدن یک سری ویژگی‌های پیشینی برای «خود» است که پیش از تعامل از وجود و ویژگی‌های خود آگاه است (Mercer, 1995, p. 235).

ب- ۲- تمایزناپذیری «خود» و «دیگری» و گفتمانی بودن ارتباط
بخشی از این انتقاد را فمینیست‌های پست مدرن مطرح می‌کنند که تقسیم‌بندی‌های دلبخواهانه میان عقل / احساس، عین / ذهن و خود / دیگری ناشی از نگرش‌های ذات‌گرایانه است (Tickner, 2005, p. 276) جوڈیث باتلر به عنوان یک فمینیست پست مدرن، که پذیرش وجود یک جوهر ذاتی پایدار در هویت، باعث تثبیت مفاهیم جنس و نوع است. وی ضمن اینکه هرگونه وجود جوهر ذاتی و پایدار در هویت را رد می‌کند معتقد است که هویت از طریق قدرت الزام‌آوری که برخی تفاوت‌ها را نهادینه می‌کند، بوجود می‌آید (Hekman, 2000, p. 293). ویلیام کانالی در کتاب «هویت / تفاوت» نیز این نگرش ایجاد هویت «خود» براساس رویارویی و مقابله با «دیگری» را مورد اعتراض قرار می‌دهد. به نظر وی هویت برای اینکه وجود داشته باشد، نیازمند تفاوت است و برای همین «خود» تفاوت را به «دیگری» نسبت می‌دهد تا باعث اطمینان و قطعیت خودش گردد (Hekman, 2000, p. 295).

از این منظر خاویر گویلامه مسئله هویت را براساس تئوری «گفتگوگرایی» قرار می‌دهد. از این منظر، جهان اجتماعی بوسیله کارگزاری‌های متعدد از طریق درهم پیچیدگی گفتمان‌های به هم واکنشی که با همدیگر در اندرکنش هستند، از طریق شیوه تأویل‌گرایانه فهم می‌شوند که ما را قادر می‌سازد تا معنا، زمینه‌های (تاریخی و ساختاری) و روابطی که میان کارگزاران مختلف و زمینه‌های خاص آنها وجود دارد را تشخیص دهیم (Guillaume, 2002, p. 4). گفتگوگرایی به معنی عام آن مفهومی است وابسته به گفتمان و به معنای خاص آن به «بیان» (Utterance) مرتبط است.

اظهار یک «بیان» همیشه در پاسخ به واکنش است به «بیان دیگری» و معنی یک «بیان» به دست نمی‌آید مگر اینکه آن را به عنوان بخشی از شبکه معنایی در نظر بگیریم که تمام «بیان»‌های موجود در درون آن قرار می‌گیرد (Guillaume, 2002, p. 6) این موضوع که گفتگو در گفتمان انجام می‌شود در اندیشه ونت وجود ندارد. نکته دیگر اینکه باختمین به یک رابطه الزامی و «وابستگی»‌ای که «خود» با «دیگرهای» گوناگون برقرار می‌کند، معتقد است «خود» به تنهایی

نمی‌تواند خودش را در درون صحنه وجودی خود حس کند. بر این اساس یک شخص در قوام‌بخشی گفتگویی تا حدی که توانسته است با دیگری پیوسته و یکپارچه شود، خودش است و برای همین امر از لحاظ هستی‌شناسی «دیگری» برای تکمیل خود فرد لازم است. (Guillaume, 2002, p.8) جیم جورج این تقسیم بندی دوگانه را به مدرنیسم نسبت می‌دهد و معتقد است مدرنیسم با رویکردی عینیت‌گرایانه و کلی‌گرایانه، به گونه‌ای خاصی به شناخت و واقعیت می‌نگرد و همه چیز را به مقولات دو گانه‌ای مثل عین/ذهن، سوژه/ابژه، واقعیت/ارزش، خود/دیگری تقلیل داده است (بزرگی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۴). بنابراین دیگر نمی‌توان مانند ونت «خود» را از «دیگری» جدا کرد و این تمایز امکان‌پذیر نیست.

این موضوع (یعنی عدم تفکیک‌پذیری خود/دیگری) مورد توجه پساساختارگرایان هم قرار دارد. از نظر دریدا «آوا محوری» یا «مرکزیت صدا» با اولویت قائل شدن و اهمیت دادن بیش از حد به حضور شخص گوینده یا متکلم و سخنران در مقابل نویسنده و نگارنده یا مؤلف متن و خالق اثر، سبب تضعیف و تحلیل پیام‌های متنی می‌شود. این تمایل، به وجود نوعی «مرکز» تضادها و تقابل‌هایی مصنوعی و کاذبی دارد که باید آنها را به دور ریخت. تقابل‌هایی مثل عین/ذهن، مجاز/واقعیت خود/دیگری. در مقابل امکان نامحدود و بی‌پایان تفسیر و باز تفسیر، یک افق در حال دورشدنی را می‌گشاید که در آن معنی به‌گونه‌ای پایان‌ناپذیر و بی‌وقفه در حال عقب‌نشینی است (نوذری، ۱۳۸۰، ص ۲۳). بنابراین از نظر پساساختارگرایان برخلاف نظر ونت خود/دیگری از هم تکیک‌پذیر نیست.

این نادیده گرفتن گفتمانی بودن ارتباط ما را به نقد دیگری می‌کشاند که به آن می‌پردازیم.

پ- امکان‌ناپذیری کنش در صورت عدم توجه به گفتمانی بودن ارتباط

بر مبنای گفتمانی بودن ارتباط، دوتی در نقد ونت بیان می‌کند که «دیدار اول» همیشه در یک بافت و زمینه‌ای خاص اتفاق می‌افتد که ردپای معانی پیشین در آن وجود دارد و با تجربه‌های بعدی درهم می‌آمیزد. به نظر دوتی، اگر دو بازیگر مفروض ونت در یک بافت گفتمانی قرار نداشته باشند، توانایی فهم معانی همدیگر را ندارند (Doty, 1997, p.382). ولی ونت فرض می‌کند که پس از تکرار فرایند علامت‌دهی، تفسیر و پاسخ، این فرایند ارتباطات در نهایت به یک مفهوم نسبتاً ثابتی از «خود» و «دیگری» می‌رسند که این خود نیز منجر به نقد دیگری می‌شود.

نکته اینجاست که ونت فرض می‌کند که «ژست» (رویه) یک کنش یکپارچه است و نه متکثر و یا یک حرکت. برداشت پساساختارگرایان از رویه نامتمرکز و رادیکال است که رویه به طور اجتناب‌ناپذیری با معانی متعدد در ارتباط است و نمی‌تواند تثبیت شده و شالوده‌محور باشد.

ژاک دریدا در بیان مفهوم شالوده‌شکنی معتقد است که «شالوده‌شکنی فرایندی است برای نشان دادن اینکه چگونه پیام‌های آشکار و صریح یک مؤلف یا خالق یک اثر در نتیجه دیگر جنبه‌های عرضه آن اثر تضعیف می‌شود و در نهایت پیام اصلی مؤلف یک اثر تحت اشعاع جنبه‌های فرعی آن قرار می‌گیرد و به فراموشی سپرده می‌شود (نوذری، ۱۳۸۰، ص ۲۲).

از نظر دوتی کنش به یک چیز/ معنا/ مفهوم خاص دلالت نمی‌کند بلکه کنش به چیزهای متعددی دلالت می‌کند اما در درون گفتمان‌هایی قرار دارد که معانی و یا معنی‌ای خاص به طور موقتی تثبت می‌شوند. یک بعد سیاست و عدم تعیین برای کنش‌ها و رویه‌ها وجود دارد که چیزی که تثبت شده هرگز همیشگی نیست (Doty, 1997, p.376). و در ثانی برای فهم معنای کنش نیازمند این هستیم که «خود» و «دیگری» در درون این گفتمان‌ها با دال‌ها که به مدلول‌های متعدد دلالت دارد ارتباط برقرار نماییم. به همین خاطر است که هربرت مید معتقد است که: «دیدار اول» یک انسان زمینی با یک مریخی هرگز ممکن نیست (Mercer, 1995, p.247). از اینرو نگرش پساساختارگرایان، مبتنی بر یک فهم رادیکال از رویه‌هاست که معتقدند هویت‌ها، «فرا تعیین شده» هستند که به معنی دامنه‌ای از هویت‌هاست که هرگز ثابت تلقی نمی‌شوند. منطق فراتعین‌گرایی در بردارنده ویژگی باز، کامل نشده و از لحاظ سیاسی قابل مذاکره هر هویتی است که قانونمندی‌های آن صرفاً مشروط و موقتی است (Doty, 1997, p.384). دوتی برای بیان این ویژگی از هویت از مفهوم «موقعیت- سوژه» استفاده می‌کند که در ضمن اینکه هیچ کیفیت فرازمانی و معینی را به سوژه نسبت نمی‌دهد، معتقد است این جایگاه سوژه‌ها در رویه‌هاست که به آنها خصوصیات موقتی می‌دهد و اینکه رویه‌ها نیز ذاتاً گفتمانی و غیرقابل تثبیت هستند (Doty, 1997, p.384). بنابراین از منظر تحلیل گفتمانی هویت، گوینده تحت تعریف و باز تعریف همیشگی از طریق زمینه‌های روابط متقابل و موقعیت‌های گفتمانی است. فرد در این تعریف و باز تعریف گفتمانی به طور منظم از «فهرست‌های تفسیری» استفاده می‌کند که هم برای خودش و هم برای جهان اجتماعی‌اش یعنی «دیگران» ساخته شده اند، فهم می‌شود. از اینرو به دلیل تفاوت رویه‌های گفتمانی در محیط‌های و بافت‌های مختلف بر ساخته‌های گفتمانی، ضرورتاً متغیر و موقتی هستند. (Stapleton, 2000, p.465). در درون گفتمان، هویت امری است که به صورت لحظه به لحظه تولید و باز تولید می‌شود. پس برخلاف نظر ونت، از یک سو «ژست» کنشی دارای یک معنی تثبیت شده نیست که دیگری بتواند معنی تثبیت شده آن را دریابد و از سوی دیگر این امر براساس موقعیت‌های درون گفتمانی انجام می‌گیرد که ونت سخنی از آن به میان نمی‌آورد.

کراتوچویل هم در مقاله‌ای تحت عنوان «تئوری اجتماعی ونت: شکل‌گیری یک راست کیشی جدید؟» وی را از این منظر مورد نقد قرار می‌دهد که در زندگی اجتماعی به نقش زبان

توجه نمی‌کند. به نظر وی، ونت نقش زبان را در مورد اینکه چرا و چگونه یک کنشگر نقشی را به خود می‌گیرد و یا نقشی را رها می‌کند، در نظر نمی‌گیرد که این غفلت باعث مشکلاتی از تعهدات متدولوژیک ناسازگار گرفته تا نابهنجاری‌های ساده در نظریه‌اش می‌شود (Kratochwil, 2000, p. 88).

ث- عدم توجه ونت به رابطه قدرت در «دیدار اول»

علاوه بر اینکه توجه به گفتمان برای فهم دو کنشگر از فرایند علامت دهی، تفسیر و پاسخ، ضروری است؛ نکته ی دیگری که ونت بدان توجه نمی‌کند این است که این فرایند ارتباطی تحت تاثیر قدرت است و در یک محیط هابرماسی عاری از اجبار انجام نمی‌گیرد. همانگونه که فوکو بیان می‌دارد: «به باور من، نکته مهم اینجاست که حقیقت بیرون از قدرت و یا فاقد قدرت نیست، حقیقت چیزی این جهانی است و در این جهان به یمن شکل‌های اجبار تولید می‌شود و تاثیرهای قاعده مند قدرت را حفظ می‌کند» (فوکو در لارنس، ۱۳۸۱، ص ۳۹۳) به سخن دیگر، هویت یکی از صورت‌های برساخته‌ای است که به افراد تحمیل می‌شود. هر کس کنترل هویت را داشته باشد، تاثیری عمیق بر زندگی فرد، گروه و جامعه خواهد داشت. بنابراین هویت یک امر مبتنی بر «قدرت» است (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۲۶۸).

ح- نقد سازه‌انگاری ونتی مبتنی بر رئالیسم علمی به دلیل مسائل شدن هویت وجودی

برای موضوعات بیرون ذهن

فرض تئوری قوام بخشی کارگزار- ساختار سازه‌انگاری ونتی به نظر دوتی باعث می‌شود که برای بیان واقعی بودن قدرت ساختار و نیز وجهه علمی خود، پایه خود را بر رئالیسم علمی بنا کند که منجر به پذیرش یک تصور ذات‌گرایانه از ساختارهاست که منجر به دائمی شدن دوگانگی سوژه/ ابژه و نهایتاً کشیده شدن سازه‌انگاری ونتی به تحلیل پوزیتویستی تبیینی می‌شود (Doty, 1997, p. 366). این مسئله مورد توجه استفانو گوتزینی نیز قرار گرفته است. وی در مقاله «بازسازی سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل» معتقد است که هرچند سازه‌انگاری وجود جهان بیرون از عرصه فکر را انکار نمی‌کند اما با این که یک پدیده می‌تواند خودش را به مثابه موضوعاتی شناختی و مستقل از رویه گفتمانی قوام بخشد، مخالف است. (Guzzini, 2000, p. 160)

نقد وی بر ونت اینجاست که گوتزینی با مشاهده ی ساختارها به صورت مستقل از زبان که رئالیسم علمی آنها را «هست» می‌پندارد، مخالفت می‌نماید. به گفته اُنْف، «ما جهانی را که می‌دانیم در یک جهانی که نمی‌دانیم، می‌سازیم. فهم از موضوعی که معنی دار به حساب می‌آید از تفسیری برمی‌آید که بر پایه سیستم مشترکی از رمزا (کدها)، نشانه‌ها، زبان‌ها، ساحت‌های فردی و رویه‌ها صورت می‌گیرد» (Guzzini, 2000, p. 159).

کراتوچویل در نقد ونت می گوید «مبتنی بودن سازه‌انگاری ونتی (متعارف) بر رئالیسم علمی منجر به پذیرش «هویت» برای موضوعات بیرون از ذهن می‌شود. (Kratochwil, 2000, p. 86) به بیان کراتوچویل، رئالیسم علمی مورد نظر ونت بر پایه‌های زیر استوار است:

۱- جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران اجتماعی است

۲- تئوری‌های علی به این جهان متناسب می‌شوند حتی

۳- حتی اگر مستقیماً قابل مشاهده نباشند.

وی در نتیجه‌گیری این بحث معتقد است که فهم جهان مستقل از ذهن مشکل سازه‌انگاری ونتی است. وی پیوستگی نگاه ونتی از سازه‌انگاری را با رئالیسم علمی «یک پیوند شکست خورده» می‌داند.

خ- نقد ونت به دلیل قائل شدن نقش تبیینی (علی) برای هویت‌ها

به نظر زهفوس، هرچند ونت بیشتر بر تکوین تأکید می‌کند، اما به دلیل تعهد وی به رئالیسم علمی، وی باید هویت‌ها را دارای نقش علی بداند (Zehfuss, 2001, p. 338). ونت بر این امر، پافشاری می‌کند که ایده رئالیستی تبیین علی می‌تواند در علوم اجتماعی نیز به کار رود و این امر با رویکرد گفتمانی هویت سازگار نیست: زیرا هویت به گونه‌ای که براساس گفتمان تعریف می‌شود نمی‌تواند از پدیده‌ای منفک شده و مجزا و محدود تلقی شود چون مستمراً در حال مفصل‌بندی و مفصل‌بندی دوباره است که ترسیم مکانیزم‌های علی در میان آنها ناممکن است. بنابراین کار ونت و همچنین جفری چکل که در صدد پیگیری مکانیزم‌های علی اند، امکان‌پذیر نیست. چون هویت پدیده‌ای مشخص و محدود و تثبیت شده نیست. از سوی دیگر در مکانیزم علیت، هویت هر معلول باید مقدم بر آن باشد. ولی سازه‌انگاری ونتی به رغم تأکید بر مسئله تبیین، اینگونه نیست. زیرا وی از یکسو معتقد به تأثیر هویت بر ساختار است و از سوی دیگر فرض می‌کند که ساختار دارای تأثیر علی بر هویت است که بر اساس مکانیزم علی، الزاماً باید از هم جدا باشند که ممکن نیست.

نکته دیگر اینکه به نظر دیوید کمبل، ونت هویت را به یک شیوه ی ذات‌انگاران به عنوان متغیر و امری مشخص و تثبیت شده ترسیم می‌کند که می‌تواند در چارچوب نظری وارد شود که در واقع اینگونه نیست (بنگرید به پرایس و رویس اسمیت، ۱۹۹۸ و Zehfuss, 2001, p. 338).

ج- دولت‌گرایی ونت و عدم تأکید بر عوامل داخلی

این نقد بر این مبناست که ونت تأثیر عوامل داخلی بر هویت در روابط بین‌الملل را نادیده گرفته و به تولید گفتمانی هویت توجه ندارد. به نظر زهفوس، ونت از این نگاه خود که

کارگزاران دارای خصوصیات ذاتی هستند دفاع می‌کند اما شکل‌گیری هویت دولت را مثل سوژه‌ها در صحنه اول بررسی نمی‌کند (Zehfuss, 2001, p. 336).

د - فهم تغییر هویت از تغییر رفتار

نقد نویسندگان مقاله بر سازه‌انگاری ونتی بخصوص در مطالعات مربوط به «تحلیل سیاست خارجی» (Foreign policy Analysis) این است که رویکرد ونت ما را بدین سمت سوق می‌دهد تا خود فهمی‌های بازیگران را از مشاهده تغییر رفتار آنها بفهمیم و این باعث بروز دو مشکل می‌شود.

۱- از منظر پسا ساختارگرایی یک دال ممکن است به مدلول‌های متعدد و گاهی مخالف هم دلالت کند که نسبت دادن یک تغییر خاص به تغییر دیگر مشکل است. به سخن دیگر برقراری ارتباط مستقیم میان یک تغییر هویت با یک تغییر رفتار در تحلیل سیاست خارجی ناممکن است و گاهی به سبب برداشت‌های متفاوت از مفهوم تغییر رفتار در وقوع تغییر نیز تشکیک وارد می‌شود و

۲- به چه دلیل ما تغییر رفتار را باید به تغییر هویت نسبت دهیم؟ در شرایطی که برقراری یک رابطه مستقیم دال و مدلولی میان آنها ممکن نیست، شاید تغییر رفتار بازیگر ناشی از نگرشی‌های جریان مسلط روابط بین‌الملل مبنی بر موجود فشارهای ساختی بوده و نه تغییر هویت بازیگران. علاوه بر این بسیاری از بازیگران در بسیاری از شرایط به اجبار ساختار به فریب کاری و تغییر رفتار موقتی دست می‌زنند که همین عدم تداوم متحول بازیگر نشانه عدم تغییر هویتی بازیگر است

ر- نقد تاریخی بر ونت

ونت در بررسی چگونگی ساختن هویت در «دیدار اول» معتقد است که بدلیل اینکه هیچ پایه سیستماتیکی برای قضاوت برای «خود» و «دیگری» وجود ندارد، هیچ نگرشی مبنی بر دوستی یا دشمنی مستفاد نمی‌شود و تصور دوستی و دشمنی در رابطه شکل می‌گیرد. اما دوتی مثال‌هایی از ارتباط کریستف کلمب با سرخ‌پوستان آمریکا و یا ارتباط بین استعمارگران با مردم مستعمره‌ها می‌آورد که بین این‌ها بدون داشتن تعامل و ارتباطات علامت‌دهی، تفسیر و پاسخ، قضاوت‌هایی صورت می‌گرفته است که به نظر دوتی ونت آنرا نمی‌تواند توضیح دهد چون گفتمانی به موضوع «دیدار اول» نمی‌نگرد. به نظر دوتی «برخورد» اول همیشه در یک زمینه‌ای اتفاق می‌افتد که ردپای معانی پیشین در آن وجود دارد و با تجربه‌های بعدی در هم می‌آمیزد. (Doty, 1997, p. 384)

نتیجه

نگرش‌های سازه‌انگاران روابط بین‌الملل به گفته گوترینی با همه اختلافات در دو موضوع مشترکند. ۱- ساخت اجتماعی دانش ۲- ساخت اجتماعی واقعیت (Guzzini, 2000, p.148-149) به این معنی که معتقدند، واقعیت اجتماعی، به نوعی بوسیله شیوه‌ای که ما در مورد آن می‌اندیشیم و سخن می‌گوییم، بوسیله توافق ما در مورد سرشت آن، شیوه‌ای که آن را به یکدیگر توضیح می‌دهیم و نیز بوسیله مفاهیم مورد استفاده ما در فهمیدن آن ساخته می‌شود (Collin, 1995, p.3, pp.64-65). اما از سوی دیگر کلوتز و لینچ هم معتقدند که سازه‌انگاران به رغم اینکه در هستی‌شناسی و پذیرش اجتماعی و برساختگی پدیده‌ها مشترکند، به دلیل تفاوت معرفت‌شناسی‌هایشان در تقابل قرار می‌دهند. این مقاله به بررسی نگرش‌های دو طیف اصلی جریان سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل یعنی سازه‌انگاری متعارف و رادیکال در مورد مقوله هویت پرداخت و به نظر می‌رسد که سازه‌انگاری متعارف که به گفته آدلر «راه میانه» محسوب می‌شود، با دشواری‌های همراه است. به نظر پی‌ساختارگرایان هستی‌شناسی قوام بخشی دوجانبه ساختار- کارگزار- به دلیل تأکید بر رئالیسم علمی- الزاماً سازه‌انگاری مدرنیستی را به قبول هویت پیشینی کنشگران وامی‌دارد و معرفت‌شناسی راه میانه‌ای سازه‌انگاری ونتی مبنی بر پذیرش مکانیزم‌های تبیینی و تفسیری با همدیگر نیز سبب این نقد شده که وی برای ترسیم رابطه علیت، هویت را امری تثبیت شده و به گفته کمبل به عنوان یک «متغیر» وارد چارچوب نظری می‌نماید. در مقابل نگرشی گفتمانی به هویت از سوی پی‌ساختارگرایان و سیالیت و تحول زمان به زمان آن و توجه به عنصر قدرت، هر چند در نقد خردگرایی و ذات‌انگاری مؤثر بوده است و تا حدودی متناسب با جریانات چند فرهنگ‌گرایی است، اما آنها هم وجه دیگری از سیاست بین‌الملل را نادیده می‌گیرند که جهان کنونی به رغم تجلیل رادیکال‌ها از تفاوت، به دلیل فرایندهای گفتگویی، هویت‌هایی- مثل حقوق بشر- را کسب کرده است که تا حدود زیادی تثبیت شده‌اند. بنابراین هرچند سازه‌انگاری ونتی با نقدهایی روبرو شده است، اما همچنان عرصه نظری روابط بین‌الملل نیازمند «راه میانه‌ای» دیگر است که از لحاظ نظری منسجم‌تر و از نظر عملی کاربردنی‌تر باشد که در عین فهم تفاوت‌ها در مورد تحلیل شکل‌گیری و تثبیت هویت‌های جهانی کنونی نیز توانا باشد و نه نگرش‌های نسبی‌گرایانه رادیکال‌ها.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. اوزکریملی (۱۳۸۳)، اوموت. نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمد علی قاسمی. انتشارات تمدن ایرانی.
۲. پرایس، ریچارد و رویس اسمیت (۱۳۸۶)، کریس. رابطه خطرناک؟ نظریه انتقادی و مکتب برسازی. در لینک لیتر، اندرو.
۳. نوواقعگرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی. علیرضا طیب. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۴. فوکو، میشل (۱۳۸۱). حقیقت و قدرت. در کهن، لارسن. متن‌هایی برگزیده از مدرنیته تا پست مدرنیسم. ویراسته عبدالکریم
۵. رشیدیان. تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۳۹۶-۳۹۳.
۶. گیدنز، آنتونی (۱۳۷۸). تجدد و تشخیص؛ جامعه و هویت شخصی در عصر جدید. ترجمه ناصر موفقیان، تهران: نشرنی.
۷. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل. تهران: سمت.
۸. نوذری، حسین (۱۳۸۱). پست مدرنیته و پست مدرنیسم. تهران: انتشارات نقش جهان.
۹. ونت، الکساندر (۱۳۸۴). نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ص ۳۲۶.
۱۰. ونت، الکساندر (۱۳۸۶). اقتدارگرایی چیزی است که دولت‌ها خودشان آن را می‌فهمند: ساخت اجتماعی سیاست قدرت. در لینک لیتر، اندرو. جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل. بهرام مستقیمی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

ب. خارجی:

1. Adam Curl, (1972) *Mystic and Militants*, London: Tavistock Publication.
2. Adler, Emanuel, (2005) **constructivism and international relations**. , in: carsnaes, walter, Risse, Thomad. Handbook of International Relations. London: Sagepub. pp.95-118.
3. Adler, Emanuel. (2005) **communitarian international relations**, London: routledge.
4. Ben-amos, Dan, Lilliane, Weissberg. (1999) **Cultural Memory And The construction of Identity**. Detroit: Wayne State University Press.
5. Bucholtz, Mary and Hall, Kira (2005) Identity and interaction: asociocultural linguistic approach. **Discourse Studies**. Vol 7(4-5): 585-614.
6. Cerulo, Karen (1997) Identity construction: new issues, new directions. **Annual review of sociology**, vol.23, pp.385-409
7. Collin, Finn (1997) **Social Reality**. London and New York: Routledge.
8. Doty, Roxanne Lynn (1997) Aporia: A Critical Exploration of the Agent-Structure Problematique in International Relations Theory. **European Journal of International Relations**, Vol. 3, No. 3, 365-392.
9. Gartzke, Erik and Skrede Gleditsch, Kristian (2006) Identity and Conflict: Ties that Bind and Differences that Divide, **European Journal of International Relations**, Vol. 12, No. 1, pp. 53-87
10. Guillaume, Xavier (2002) Foreign Policy and the Politics of Alterity: A Dialogical Understanding of International Relations, **Millennium: Journal of International Studies**, Vol. 31, No. 1, pp. 1-26.
11. Guzzini, Stefano (2000) A Reconstruction of Constructivism in International Relations. **European Journal of International Relations**, Vol. 6, No. 2, pp. 147-182
12. Hekman, Susan (2000) Beyond Identity Feminism, Identity and Identity Politics. **Feminist Theory**, vol. 1, No. 3, pp. 289-308.
13. Klotz Audie and Lynch Cecelia (2006) Moving Beyond the Agent-Structure Debate. **International Studies Review**, Vol. 8, pp. 355-381
14. Kratochwil, Friedrich (2000) Constructing a New Orthodoxy? Wendt's 'Social Theory of International Politics' and the Constructivist Challenge, **Millennium: Journal of International Studies**, Vol. 29, No. 1, pp. 73-101

15. Mercer, Jonathan(1995)Anarchy and Identity,**International Organization**, Vol.49, No.2, PP.229-252
16. Pegg,Phillip. and Playbon, Laura.(2005)**Toward The Theoretical Measurement of Ethnic Identity**,at: <<http://www.jeasagepub.com/cgi/content/abstract/25/2/250>>
17. Rodwell,Mary(1998)**Social Works Constructivist Research**. London:Gerand Publishing.
18. Stapleton, Karyn.(2000)In Search of the Self: Feminism, Postmodernism and Identity. **Feminism & Psychology** , Vol 10, No 4.pp.463-469.
19. Tickner,Ann(2005)**Femenist Perspectives of International Relations**, in: carsnaes, walter, Risse,Thomad. Handbook of International Relations. London: Sagepub, pp.275-291.
20. Zehfuss, Maja(2001)Constructivism and Identity: A Dangerous Liaison, **European Journal of International Relations**,Vol. 7,No.3,pp. 315-348.

